

وقتی کسی به مقام ایمان رسید و مطالب را دید و حقیقت دین را درک کرد، می‌توان گفت به مقام ایمان حقیقی رسید
و إلا اگر غیر از این باشد، همان است که خداوند عز و جل فرمود: شما در قلوبتان ایمان ندارید، پس فقط بگوئید ما
مسلمان هستیم.

آیت‌الله روح‌الله قرهی مدیر حوزه علمیه امام مهدی(عج) حکمیة تهران در تازه‌ترین جلسه اخلاق خود به موضوع مراقبه با طرح مسأله ابزار ورود و راه غلبه بر خطورات نفسانی و شیطانی چپست، پرداخت که مشروح آن در ادامه می‌آید:***هر خواسته غیرالهی نفس، شهوت است!** پروردگار عالم، خلقت ما را هم به نور تقوا مرحمت کرده است و هم آن را عجین به ظلماتی به نام فجور قرار داده است. ذوالجلال و الاکرام، همه این حالات را به اختیار انسان قرار داد.اولیاء خدا، عرفای عظیم‌الشأن ذیل این آیه شریفه که می‌فرماید: «اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی الثُّوْرِ»، فرمودند: این ظلمات، فجور و نور، تقواست که پروردگار عالم فرمود: «فَاُثْقِمُهَا فُجُوْرَهَا وَتَقْوَاهَا»، خلقت نوربه ما به تقواست و پیچیده شده در فجوری به نام معاصی و ظلمات هستیم.منتها سؤال اینجاست که راه برون‌رفت از این ظلمات و رفتن به سوی نور چیست؟طبعاً یکی از مطالب که بیان می‌شود، این است که انسان، این خطورات نفسانی و شیطانی را که همان فجور هستند، به حقیقت درک کند. در جلسات قبل خطورات اربعه (خطورات نفسانی، شیطانی، ملکی و ربّانی) را بیان کردم.عمده هم همین است که اگر شیطان در انسان، نفوذ پیدا می‌کند، علت خطورات نفسانی است؛ یعنی انسان، اوّل به نفس دون جواب می‌دهد و او به واسطه وسوسه به وجود انسان ورود پیدا می‌کند که اگر در جلسه قبل از ماه مبارک رمضان بیان کردیم که این ورودش هم به قلب است، در حالی که بیان شده: «الْقَلْبُ حَزَمٌ لِلّٰهِ».اگر خطورات نفسانی، قلب را تسخیر کرد و این قلب را به خطورات شیطانی سپرد، حکم او، حکم پمپاژ خون در قلب است، لذا همه وجود انسان، گرفتار نفس دون و خطورات شیطانی می‌شود. لذا اوّل مطلب همین است که راه مبارزه با آن ظلمات و رسیدن به نور، خطورات نفسانی را بشناسیم.در اکثر روایات شریفه، یعنی فرمایشات حضرات معصومین(ع) به عنوان قرآنان ناطق، علت‌العلل این خطورات را شهوت می‌دانند. شهوت یعنی درخواستی از درون نفس که آن درخواست، غیرالهی باشد.لذا اولیاء خدا شهوت را تبیین به جمع هم کردند و عنوان شهوت را هم به کار بردند که البته در روایات شریفه هم بیان شده است. این مطلب به این خاطر است که یک موقع کسی تصوّر نکند که منظور از شهوت، فقط شهوت جنسی است. شهوت شامل شهوت مال، شهوت قدرت، شهوت شهرت و قس علی هذا می‌شود. یعنی هر چه غیر از اله بود، عنوان شهوت دارد. پس انسان باید کاری کند که بتواند از این شهوت و حالی که نفس برای انسان متصوّر می‌شود، بیرون رود و فرار کند.لذا یک معنی خطورات را در اینجا بیان کنم که اولیاء خدا بر روی این خیلی تأکید داشتند. چه عرفای عظیم‌الشأنی که توفیق زیارتشان را داشتیم و در محضر مبارکشان بودیم و چه عرفایی که مطالبشان به دست ما رسیده، روی این مطلب تأکید دارند که این خطورات نفسانی، همه از همین عنوان شهوت است. یعنی وقتی بر قلب ورود پیدا کرد، اعضا و جوارح، حتماً در سیطره او قرار می‌گیرند و یک یک اعضا و جوارح، مطیع او می‌شوند و این، معنی خطورات نفسانی است.*عبد، چه زمانی می‌تواند حقیقت ایمان را در خود کامل کند؟حتی در باب تکمیل دین، روایتی از وجود مقدّس جوادالاکمّه(ع) بیان شده که حضرت فرمودند: «لَنْ یَسْتَكْمَلَ الْعَبْدُ حَقِیْقَةَ الْاِیْمَانِ حَتّٰی یُؤَیِّزَ دِیْنَهُ عَلٰی شَهَوَتِهِ، وَ لَنْ یَهْلِكَ حَتّٰی یُؤَیِّزَ شَهَوَتُهُ عَلٰی دِیْنِهِ». حتی عنوان حقیقت ایمان، وقتی حاصل می‌شود که بنده دینش را بر شهوتش ترجیح دهد.شهوت را هم که بیان کردیم، همان حالی است که انسان به فجور مبتلاست. بعضی آن را همان عنوان ظلمات بیان کردند، «اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی الثُّوْرِ». خیلی جالب است وقتی پروردگار عالم می‌فرماید: «فَاُثْقِمُهَا فُجُوْرَهَا وَتَقْوَاهَا»، دومی را، تقوا، یعنی به حالت مفرد بیان می‌کند، در حالی که فجور، جمع است. اتفاقاً در اینجا هم که می‌فرماید: «یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی الثُّوْرِ»، ظلمات را به صورت جمع و نور را به حالت مفرد تبیین می‌فرماید.حضرت جوادالاکمّه(ع) می‌فرماید: اسّ و اساس کامل نشدن ایمان، در همان بحث خطورات نفسانی است. ایشان در این روایت فرمودند: «لَنْ یَسْتَكْمَلَ الْعَبْدُ حَقِیْقَةَ الْاِیْمَانِ حَتّٰی یُؤَیِّزَ دِیْنَهُ عَلٰی شَهَوَتِهِ»، حقیقت ایمان در عبد کامل نمی‌شود دقّت کنید که حقیقت اسلام نیست، بلکه حقیقت ایمان است. چون ملامحسن فیض کاشانی یک تعریف راجع به ایمان دارند که بسیار زیباست. می‌فرمایند: «الایمان حقیقة ادراکات الدین بحقیقة الاشیاء، ایمان، حقیقت ادراکات از دین به حقیقت اشیاء است؛ یعنی همان چیزی که پروردگار عالم فرمود: «هُوَ الَّذِیْ یُعِثُّ فِی الْاُمَمِیْنِ رَسُوْلًا مِّنْهُمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِهٖ»، وقتی کسی به مقام ایمان رسید و مطالب را دید و حقیقت دین را درک کرد، می‌توان گفت به مقام ایمان حقیقی رسید و الا اگر غیر از این باشد، همان است که عروجاً فرمود: «قَالَتْ اَلْاَغْرَابُ اَمَّا قَلَّ لَمْ نُؤْمِنُوْا وَلٰكِنْ قَوْلُوْا اَسْمَلْنَا وَكَمَّا یَدْخُلُ الْاَرِیْمَانُ فِی قُلُوْبِهِمْ». شما در قلوبتان ایمان ندارید، پس فقط بگویید ما مسلمان هستیم.حالا حضرت می‌فرمایند: این حقیقت ایمان به این است که دینش بر شهوتش اثرگذار باشد. اینجاست که برخی از اولیاء خدا می‌فرمایند: «حتّٰی یُؤَیِّزَ دِیْنَهُ عَلٰی شَهَوَتِهِ» یعنی انسان به جایی برسد که خطورات ربّانی و ملکی بر شهوت او غلبه کند. شهوت را هم همان‌گونه که بیان کردیم؛ یعنی آن چیزی که غیرخدا باشد. لذا شهوت فقط به عنوان مطالب جنسی نیست. بلکه هر خواسته نفس که چه غیر الهی باشد، شهوت است.خیلی عجیب است، حتی علماء و اولیاء خدا در مورد علم هم همین مطلب را فرمودند. آیت الله العظمی شاه‌آبادی در رشحات البحار فرمودند: اگر حال شهوت بر انسان غلبه پیدا کند، گاه حتی علم هم عنوان شهوت است. البته در اینجا دیگر این علم به معنای علم حقیقی نیست. علم دو نوع است، یک علم، علم کلی است که سواد را هم شامل می‌شود. یک علم هم علم حقیقی است که فرمودند: «العلمُ نُوْرٌ یَقْرَئُهُ اللّٰهُ فِی قَلْبِ مَنْ یَشَاء». لذا امام راحل هم فرمودند: آنکه بیان می‌کنند «العلم هو الحجاب الاکبر»، در اینجا منظور سواد است و الا اگر علم، نور است که حجاب نیست. اتفاقاً خصوصیت نور، این است که حجب را می‌درد و از بین می‌برد، «إطفاء الحجب». اگر به همین سواد گیر افتاد، اتفاقاً یک نوع شهوت می‌شود که به آن شهوت علمی می‌گویند. اینکه مثلاً فقط دوست دارد که درس بخواند، تدریس کند و ... اما برای چه؟ هدف چیست؟ آیا هدف خداست؟ یا خیر، فقط عشق درس دارد؟ این، غلط است و عشق فقط باید الله باشد و حبّ فقط باید نسبت به پروردگار عالم و حبّ الله باشد. اگر هم کسی در این راستا، چیزی را ذیل این مطلب دوست دارد، چون امر خداست. لذا همین است، یک جا واجب می‌شود کتاب را ببویند و ببوسند و کنار بگذاردن و به جهات جنگ بروند که این کار را می‌کنند. یک جا هم مجدداً برگردند و درس بخوانند که این کار را هم می‌کنند. پس اینکه بگوییم فقط عشق به درس خواندن دارند، این هم یک نوع شهوت می‌شود.آن کسی که خطورات نفسانی دارد، یعنی بین این شهوات گیر افتاده است. اما خطورات الهی این‌گونه نیست. لذا حضرت فرمودند: حقیقت ایمان در عبد، کامل نمی‌گردد، مگر اینکه دینش را بر شهوت خود ترجیح دهد، یعنی خطورات ملکی و ربّانی را بر خطورات نفسانی و شیطانی، ترجیح دهد.لذا آنچه که غیر از خدا شد، شهوت است. خطورات نفسانی، شهوت است. خطورات شیطانی، شهوت است. در آن جلساتی که قبل از ماه مبارک داشتیم، خطورات اربعه را بیان کردیم و حالا می‌خواهیم راه ورود این خطورات را بگوییم و اینکه ابزار ورود آن‌ها چیست ورود. البته فعلاً داریم کلیّت ابزار را می‌گوییم. کلیّت ابزار خطورات نفسانی و شیطانی، فجور است و کلیّت ابزار برای خطورات ملکی و ربّانی، تقوا است.حضرت در ادامه روایت می‌فرمایند: «و لَنْ یَهْلِكَ حَتّٰی یُؤَیِّزَ شَهَوَتُهُ عَلٰی دِیْنِهِ» عبد هرگز هلاک نمی‌شود، مگر آن موقعی که همین شهوت بر دین او اثر بگذارد.ذیل این روایت شریفه، آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، سلطان العارفین، ملا فتحعلی سلطان‌آبادی نکته‌ای را بیان می‌کنند که خیلی جالب است، می‌فرماید: وقتی اعضا و جوارح انسان، چه ظاهری و چه باطنی، در تیررس افکار غیر الهی قرار گرفت، بدانید فساد در اعضا و جوارح می‌آورد. لذا اگر با ابزار تقوا جلوی اوّلین خطورات نفسانی را نگیرفتید، بدانید تمام وجود شما را فراخواهد گرفت.این مطلب، یعنی شهوت به عنوان خطورات نفسانی و شیطانی در درون انسان است. پس انسان باید بلافاصله با اوّلین تفکر غلطی که پیش آمد، مبارزه کند، یعنی اجازه ورود به آن ندهد.*توصیه جامع و مختصری از جوادالاکمّه(ع)لذا یک روایتی را بیان بکنم که بسیار زیباست. این روایت سنداً و از باب بحث علم الدرایه و علم الرجال هم بسیار عالی است. وجود مقدّس امام نهم، امام جواد(ع) در مجلس مأمون نشسته بودند. یکی از افراد آن مجلس به ایشان گفت: «اوصینی تَوْصِیَةً جَامِعَةً مُّخْتَصَرَةً»؛ مرا یک وصیتی کن که هم جامع باشد و هم کوتاه. حضرت فرمودند: «صُنْ

تَسَكَّتْ عَنْ عَارِ الْعَاجِلَةِ وَ نَارِ الْآجِلَةِ» نفس خود را محافظت کن، از آن عاری و ذلت و ننگ زودرس و همچنین از آتش جهنم و عذاب آخرت که به سرعت تو را در بر می‌گیرد و گرفتار می‌کند، در امان بدار. بعد سؤال می‌کند: این چیست؟ حضرت می‌فرماید: اگر ظَنّ و گمانت به سمت گناه آمد، از او اعراض کن، بپرهیز و وحشت کن. به این علت که ذنب، عاملی برای هلاکت توست. پس از معاشرت سفهاء بترس و حذر کن. برای اینکه «فَسَادُ الْأَخْلَاقِ يُمَازِرُهُ السَّقَاءُ» فساد اخلاقت هم با این معاشرت سفهاء به وجود می‌آید. یعنی بعد از این ظَنّ و گمان گناهی که یک لحظه به ذهنت آمد، کارت به آن‌جا می‌کشد که به معاشرت با سفهاء می‌پردازی و آن هم اخلاقت را فاسد می‌کند. اما حضرت در مقابل می‌فرماید: «وَ صَلَاحُ الْأَخْلَاقِ يُمُنِّفُكَ الْعُقْلَاءُ»، خیلی عجیب است، حضرت عنوان عقل می‌فرماید، یعنی معاشرت و رفاقت با عقلاء سبب صلاح اخلاق می‌شود. پس خطورات نفسانی و شیطانی همان شهوات است که بیان کردیم یعنی هر چه غیر خدا است. حال، اگر این‌ها به ذهن ورود پیدا کرد، همان لحظه باید به تعبیر امروزی‌ها آن را کات کنی، کنار بگذاری و اجازه ندهی که جا گیر شود. درست است برای آن گناه نمی‌نویسند و همان‌طور که در جلسات قبل هم بیان کردیم، پروردگار عالم خیلی رحیم و بزرگوار است و می‌فرماید: اگر شما نعوذ بالله به فکر گناهی باشی، تا به عمل نرسیده، برای شما ثبت و ضبط نمی‌کنیم، اما همین ارحم الراحمین می‌فرماید: اگر کسی فکر خیر کند و نیت بکند که من فلان عمل را انجام بدهم، برای همان نیت او هم ثواب می‌نویسیم. یعنی اینقدر خدا به بندگانش لطف و محبت دارد. اما از آن طرف هم باید خیلی مراقب بود.* یک حربه از شیطان: تو هنوز در امانی! یک مطلب دیگری که بسیار مهم است و باید آن را به ذهن بسپاریم، این است که گاهی از خطورات نفسانی، بل خطورات شیطانی است که به من و تو می‌گویند: اگر فکر گناه به ذهن تو آمد، عیبی ندارد، تو هنوز در امانی! اتفاقاً یکی از خطورات شیطانی همین است که من و تو را فریب بدهد که اگر فکر گناه به سرت آمد، درست است که نباید به دنبالش بروی، ولی تو در امانی، چون پروردگار عالم هم به عنوان گناه برایت ثبت و ضبط نمی‌کند. لذا اولیاء خدا می‌فرمایند: این هم یک حربه شیطان است و انسان باید خیلی مراقب باشد. اولیاء خدا از همان ابتدا، از دروازه ورود خطورات نفسانی و شیطانی مراقبه می‌کنند. اینکه بگوییم: حالا به دشمن اجازه بدهیم که داخل بیاید، اتفاقی نمی‌افتد، یا اگر مکان و زمان به دشمن بدهیم، عیبی ندارد، اشتباه است. شیطان اگر از این قلب وارد شد، همان لحظه، انسان باید آن را از بین ببرد و لذا اولیاء خدا می‌گویند: همان لحظه باید آن را از بین ببرد. اولیاء خدا از فکر گناه هم استغفار می‌کنند. باورش برای ما سخت است که بعضی از اولیاء خدا برای یک فکری که به ذهنشان رسیده، استغفار می‌کردند و شب‌ها مدام گریه می‌کردند که چرا یک بار فکر گناه به ذهن من گذشته است. یکی از اولیاء خدا یک جمله خوبی را بیان کرد که من به ایشان گفتم: معنی این جمله خیلی سخت است. مطلب هم از این قرار بود که یکی از اولیاء خدا در اواخر عمرشان فرمودند: عمده گریه‌های من در دل شب برای این است که یک بار (حالا تردید دارم، نمی‌دانم که فرمودند: قبل از تکلیف، یا اوایل تکلیف) یک فکر گناهی بر ذهن من گذشت. لذا من از آن موقع تا به حال، در دل شب گریه می‌کنم که چرا آن خطور بر من وارد شد. یکی از اولیاء خدا در این مورد نکته قشنگی می‌گفت، می‌گفت: عزیز دلم! اگر همان را دائم به یاد نمی‌آورد و برای او گریه نمی‌کرد که ولی خدا نمی‌شد. همه این طری مراحل برای این است که چرا آنجا را اشتباه کردم، آن هم فعل نه، بلکه فکر گناه و ایشان می‌فرمودند که بعید است، بل ابعد است که ایشان، گناه کبیره‌ای هم به ذهنشان گذشته باشد. لذا فرمودند: اتفاقاً به خاطر همان هم است که ولی خدا شده، اگر ولی خدا نبود که برایش مهم نبود. ما نعوذ بالله هزاران گناه می‌کنیم، اما شاید فقط یک مواقعی، آن هم اگر وجدان درونی‌مان خاموش نشده باشد، یک مقدار ناراحت شویم و بعد هم بگوییم: استغفارمان را هم کردیم و دیگر خدا از ما طلبی ندارد. مگر پروردگار عالم به عبادت من نیاز دارد؟! همان‌طور که اگر یکی همه گناهان عالم را هم انجام بدهد، والله ذرّای به پروردگار عالم ضرر نزنه، بلکه به خودش ضرر زده است، چون او نیازی به عبادت من ندارد و گناه هم ضرری به او نمی‌زند. اما تازه من طلبکارانه می‌گویم که استغفارم را هم کردم و بعد دیگر از ذهنم می‌پرد. تازه اگر به ذهنم بیاورم، می‌گویم: آنکه چیزی نبود، بعد هم خودم را سرزنش می‌کنم که چرا اینقدر فکرش را می‌کنی، حالا یک چیزی بود و تمام شد رفت. یعنی به راحتی از حق التاس و چیزهای دیگر می‌گذریم، ولی مردان الهی این طور نیستند. همین مراقبات آن‌ها از خطورات است که انسان را به این مقامات الهی می‌رساند. لذا این مرد الهی می‌گفت: اگر ایشان این افکار را نداشت که به جایی نمی‌رسید.* راه غلبه پیدا نکردن خطورات نفسانی و شیطانی: هم نفسی با عقلای عالم‌لذا همین است که فرمودند: «وَ صَلَاحُ الْأَخْلَاقِ يُمُنِّفُكَ الْعُقْلَاءُ»، اینکه واقعاً هم‌نشین عقلا بشوی، نفس به نفس با آن‌ها باشی، چون عنوان منافسه هست، به قدری اثر دارد که عجیب است. یکی از آقایانی که می‌خواست در مجلسی که ابوالعرفا، آیت‌الله دزفولی و ... نشسته بودند، منبر برود. آیت‌الله العظمی ادیب، آن مرد الهی و عظیم‌الشأن بود که کنز اخفای الهی بود و بالجد باید به ایشان شیخنا الاعظم ثانی گفت. آن مرد با عظمت و با کرامت در حرم سیّد الکرم دفن شدند، ولی طبق نقل خودشان، ملک نقال بدن مطهر ایشان را به زیر پای مبارک امیرالمؤمنین منتقل کرده و الآن در آنجا هستند. ایشان، انسان فوق العاده‌ای بودند که عالم، یعنی همه سماوات و ارض، در اختیارشان بود و بالجد انسان می‌دید که همه چیز در اختیار این مرد الهی و عظیم‌الشأن است. یکی از اولیاء خدا بعد از منبر به آن شخص گفته بود: وقتی شما بر روی منبر رفتی، آقا به دهان شما نگاه کرد، تا گفتی: بسم الله الرحمن الرحیم، آقا هم همراه شما و هم‌زمان گفت: بسم الله الرحمن الرحیم، بعد به آن ولی خدا که از شاگردانشان بودند، رو کردند و گفتند: بسم الله الرحمن الرحیم گفتند، دیگر تمام شد، هست کلید در گنج حکیم. یعنی چه؟ ما بی‌خبریم، خیلی بی‌خبریم، حالا اینکه در این بسم الله الرحمن الرحیم چه هست، بماند، بحث من نیست. لذا این «يُمُنِّفُكَ الْعُقْلَاءُ»، یعنی نفس به نفس با عقلا باشیم. اگر بخواهیم خطورات نفسانی و خطورات شیطانی غلبه پیدا نکنند، نسخه جواد الاکمل(ع)، این است.* هر کس که به استاد صاحب نفس رسید، نصف راه را پیموده است! آیت‌الله حاج میرزا علی آقای قاضی فرمودند: أهمّ آنچه در این راه لازم است، این است که انسان به دنبال صاحب نفسی باشد که علاوه بر سیر الی الله، سه سفر دیگر را طی نموده باشد و گردش و تماشای او در عالم به حق بوده باشد و آن اسفار اربعه، سفرهای چهارگانه را طی کرده باشد. تا چنین شخصی، او را از هوی و هوس بیرون کند و با معرفت الهیه‌ای که به او رسیده است و انسان کامل گردیده است، او را هم کامل کند. بعد بیان می‌فرمایند: چنان است که طالب راه و سلوک طریق الی الله، برای پیدا کردن این صاحب نفس و استاد، اگر نصف عمر خود را در جست و جو و تفتّخ بگذراند، تا پیدا نماید، ارزش دارد. بعد هم می‌فرمایند: کسی که به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است. لذا عزیزان انسان به صاحب نفسانی مانند ابوالعرفا، آیت‌الله بهاءالدینی، آیت‌الله دزفولی، آیت‌الله مولوی قندهاری، آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، آیت‌الله حق‌شناس، آیت‌الله خوشوقت، آن عزیز الله و عزیز الحجة نیاز دارد.* اسیر در زمان ما کیست؟ اما علی آجّ حال، همه بزرگان و اولیاء خدا می‌فرمایند: اوّل از همه، تا خطورات نفسانی و فکر گناه آمد، جلویش را بگیرد. علماء، بزرگان اعظم بیان می‌فرمایند: حتی گاهی خود خلوت، خطورات نفسانی و شیطانی می‌آورد. اگر انسان در خانه‌ای تنهاست و فکر گناه آمد، بیرون بزند تا گرفتار نشود. من در ماه مبارک رمضان در جایی داشتم چند دعا را تفسیر می‌کردم، در مورد این «اللهم فك كلّ اسیر» گفتم: شاید بعضی بگویند: ما که امروز اسیر نداریم، اما چرا نداریم؟ ما خودمان اسیریم. ما اسیر نفسیم، ما اسیر تلفن همراهیم، ما اسیر چت بازی و اینترنت و ... هستیم. پس ما هم یک نوع اسیریم. پس اوّل باید خطورات را کنترل کرد. اگر خطورات را کنترل نکنیم، نماز هم بخوانیم، نماز مستحبتی هم بخوانیم، زیارت هم بخوانیم، زیارت امام رضا برویم، زیارت کربلا برویم، بیت الله برویم، بقیع برویم، همه جا برویم، هیچ فایده‌ای ندارد. یکی از آقایان گفت: خوابی دیدم که پرورنده من را دستم دادند، ولی خالی است. اگر یادتان باشد، وقتی راجع به اخلاص صحبت کردیم، روایتی خواندیم که پرورنده مخلصین را خالی به آن‌ها می‌دهند؛ بعد ملائکه تعجب می‌کنند و پروردگار عالم بیان می‌فرماید: من می‌خواهم خودم پر کنم، چون این‌ها برای من کار کردند. من هم به این شخص گفتم: إن شاء الله برای شما هم این مطلب باشد. بعد گفت: باز خوابی دیدم که این پرورنده‌ام را آتش زدند. من به ایشان گفتم: من خواستم بار اوّل هم بگویم که باید مراقب باشید و آن مطلب مخلصین را هم گفتم که إن شاء الله این‌طور باشد. ولی باید بدانیم که خیلی بد است که حال انسان این‌طور باشد، خیلی درد است؛ چون اگر انسان تمام نمازهای خود را بخواند، روزه‌هایش را بگیرد، زیارت برود، اما فکرش را کنترل نکند، همه کارهایش پوچ است، یعنی پرورنده‌اش صاف صاف و خالی است، کأنّ هیچ زیارتی نرفته و فقط یک گردشگری برای او بوده است! یعنی اگر بدون کنترل فکر گناه، کربلا هم بروی، همان گردشگری کردی، نجف هم بروی، مکه هم بروی، گردشگری بوده و لذا این‌جاست که مشمول خسر الدنيا و الاخره، ذلک خسران مبین، می‌شوی.* اولیاء خدا عصمت کامله را هدف گرفتند! حالا به فضل الهی در جلسات بعد بیان می‌کنیم که چطور باید خطورات را کنترل کنیم. مثلاً وقتی نعوذ بالله حسادت به ذهن رو آورد، درمانش چگونه است، حالا که به ذهن خطور کرد، باید چه کنیم؟! آیت‌الله سیبویه اواخر عمر شریفشان فرمودند: من روایات را خواندم، اما به خدا قسم تا به حال معنی حسادت را نفهمیدم؛ حرف ایشان یعنی من یک لحظه هم حسادت نداشتم. شاید بگویید: مگر می‌شود؟! بالاخره یک مواقعی شیطان می‌آید و انسان را فریب می‌دهد و ولی چرا نشود؟! وقتی آن ولی خدا می‌گوید: من اوّل تکلیف یا قبل از تکلیف، یک فکر گناهی به ذهنم خطور کرد، هنوز عمده‌ی گریه‌ی شب من برای این است که چرا آن به ذهن من آمد، همین است. به نظر ایشان، اگر آن فکر گناه هم نمی‌آمد، راه برایشان بیشتر باز بود، یعنی تالی تلو معصوم می‌شدند. شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز در آخر عمرشان، آقا زاده‌شان را خواستند و بیان کردند: می‌خواهی چطور شوی؟ گفت: آقا! می‌خواهم مثل شما شوم. گفتند: من خواستم امام زمان بشوم، این شدم، اگر تو بخوای من بشوی که هیچ. البته نه اینکه بخواهند مثلاً ادعای امام زمانی کنند.

شما بهتر از من می‌دانید یعنی چه. یعنی من می‌خواستم معصوم بشوم و عصمت کامله داشته باشم، این شدم. لذا این را بدانید که اولیاء خدا عصمت را هدف گرفتند، نه اینکه هدف گرفته باشند که فقط گناه نکنند. لذا برای همین است که تالی تلو معصوم می‌شوند. دلشان خوش نیست که من مثلاً توفیق دارم نماز را اول وقت بخوانم که البته این خودش خیلی توفیق بزرگی است، اشتباه نشود. اتفاقاً همه کس هم توفیق این اول وقت خواندن را ندارند. من خودم محضر آیت‌الله العظمی بهجت بودم. کسی آمد، گفت: آقا! مشکلاتم این و این و این است. آقا فرمودند: اول نماز اول وقت، بعد استغفار و بعد دو نکته دیگر هم گفتند و بعد فرمودند: آن وقت از مشکلات بیرون می‌آیی، ولی اول نماز اول وقت، خیلی مهم است. لذا درست است که این توفیقات، مهم است، اما اولیاء خدا دلشان خوش نیست به اینکه نماز من، اول وقت است و من هر شب توفیق نماز شب دارم و من اشک دارم و ...، ابد! آن‌ها عصمت را هدف گرفته‌اند. حال، ببینید آن‌ها چطوری نگاه می‌کنند و دید امثال من چیست. ما مثلاً یک روزی یک گناه نمی‌کنیم و دیگر فکر می‌کنیم که شق‌القمر کردیم و ... یک نمازی خواندیم و یک روزه‌ای گرفتیم، می‌گوییم: دیگر بهتر از من کسی نیست. وقتی نماز مستحیّام را خواندم و روزه‌های دوشنبه و پنج‌شنبه‌ام را گرفتم، فکر می‌کنم دیگر خوب شدم. اما آن‌ها اصلاً به این‌ها کاری ندارند و یک چیز دیگر را هدف گرفته‌اند، می‌گویند برای همین است که اجازه نمی‌دهیم خطورات نفسانی و شیطانی ورود پیدا کند، چون اگر ورود پیدا کرد، با عصمت منافات دارد. لذا علت این‌که آن آقا یک عمر فقط برای آن فکر گناه اوایل تکلیفش گریه می‌کند، این است که می‌گوید: این با عصمت کامله منافات دارد، من می‌خواستم عصمت کامله داشته باشم و من ناراحت‌م چرا آن فکر گناه به ذهن آمد، چون من یک چیز دیگر را هدف گرفته بودم. عزیز دل! تفاوت دیدها را نگاه کن، آن‌ها یک طور دیگر نگاه می‌کنند. خدایا! به حق آقا جانان، حضرت حجت (روحی له الفداء) توفیق دور شدن از همه نوع گناهان و شهوت به ما مرحمت بفرما. *اتصال به آقا جان، عصمت‌آور است! اتوسّل، خیلی مهم است. به آقا خیلی توسّل کنید. با آقا جان، هر شب، حرف بزنید. هر ساعت دعای سلامتی را بخوانید و چون دیگر آخرالزمان است، این را ترویج کنید. دعای سلامتی را حداقل، هر ساعت، یکبار بخوانید؛ چون خودمان هم از خدا می‌خواهیم که «اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن المهدی صلاتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة»، پس من و تو هم باید هر ساعت برای سلامتی‌شان دعا کنیم. همان‌طور که بیان کردم اوایلش ساعت و تلفن همراه خود را زنگ بگذار، هفت صبح، هشت صبح و ... که بدانی باید دعای سلامتی بخوانی. حتی شب‌ها هم که می‌خواهی بخوابی، برای آن ساعتی که خواب هستی هم بخوان. وقتی هم در بین روز، یک موقعی خدای نکرده یادت رفته، دیدی ساعت چهار بعدازظهر است و ساعت سه نخواندی، قضایش را به جا بیاور. اگر این اتصال به آقا جان در وجودت قرار بگیرد، خیلی پیشرفت خواهی کرد. این کد است که اتصال به آقا جان، عصمت‌آور است. کسانی که می‌خواهند عصمت را هدف بگیرند، باید این مطلب را به ذهن بسپارند. پس به آقا متصل شو، مثلاً به همین سلام دادن. بیان کردم: شب‌ها قبل از خواب هم، وقتی به تعبیر عامیانه دیگر مساوت را هم زدی و می‌خواهی بخوابی، با مولای خوبی‌ها خلوت کن. با آن آقایی که تنها و غریب است، آن آقایی که خیلی دوست دارد محبتش با او حرف بزنند، آن آقایی که انتظار می‌کشد آن لحظه خلوت بیاید و با او حرف بزنیم. به قدری خودش نسبت به این مطلب علقه دارد که خود حضرتش به بزرگان و دیگران فرموده است: سخن با من را ترویج کنید. بارها و بارها عرض کرده‌ام: جوان‌های عزیز! به خدا قسم آقا جان شما را خیلی دوست دارد. اتفاقاً دیروز بود در این تماس‌های تلفنی که داریم، جوانی گفت: این حالتی که می‌گویید، برای من پیش آمده است. خدا گواه است عزیز دل! اگر هر شب، هر شب تأکید! عرض می‌کنم هر شب، قبل از خواب، دقایقی، با آقا جان حرف زدی و این مثل حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته بود و منقطع نشد، به یک سال نمی‌رسد، خودت حالاتی را متوجه می‌شوی و وضعت عوض می‌شود. در دنیا و با اهل دنیا، اما یک جای دیگری هستی و یک وضع دیگری پیدا می‌کنی، حالت عوض می‌شود. عنایت آقا جان برای تو می‌آید، آن آقای خوبی‌ها، آن آقایی که انبیاء منتظرش هستند ... آن آقایی که عیسی‌بن‌مریم، آن روح‌الله، آن مسیح، آن کسی که پدری ندارد، چون مادر گرامیشان، مریم قدیسه، همتا و کفوی ندارد، آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، آن نبیّ مکرم (ع) که خودش می‌گوید: سلام خدا بر من آن روز که متولد شدم و آن روز که مبعوث شدم و آن روز که می‌میرم، آن مرد الهی، افتخار خادمی امام زمان را دارد. حال، فخر ما به این است که در این زمان هستیم، در دوران امامت چنین آقایی. به ظاهر آقا از من و تو غائب است، اما امامت آقا که هست. خدا گواه است این اتصال نمی‌دانید چه می‌کند، چه غوغایی در وجودتان می‌کند که حالتان را عوض می‌کند و چه حالاتی برای شما به وجود می‌آورد. با آقا حرف بزن، آقا منتظر است، برق را خاموش کن و سلامی بده و دعای سلامتی یا دعای الهی عظم‌البلاء را بخوان، بعد بگو: آقا جان! سلام علیکم، آقا جواب سلام، واجب است، آقا جان گرفتارم (خودم و امثال خودم را می‌گویم که این طور با آقا جان صحبت کنیم)، وضع بد است، گناه مرا احاطه کرده، جلوات و ظواهر دنیا بدبختم کرده، بیچاره‌ام کرده، قربانت بروم! دستم را بگیر، یابن الحسن! آقا جان! دستم را بگیر، آقا! یک کاری کن منم آدم بشوم، منم خوب بشوم، منم درست بشوم. آقا جان! شما خیلی دوست داری محبتت، آن‌ها که ادعای حجت را دارند، گناه نکنند. آقا جان! شنیده‌ام موقعی که پرونده مرا می‌خوانی، گریه می‌کنی. آقا جان! یک کاری کن که دیگر من باعث آزار و اذیت شما نشوم. یک بار دیگر هم بیان کردم که وقتی پرونده‌های محبتی را به دست آقا جان می‌دهند (چون ایشان، خلیفه الله است و تمام پرونده‌ها به دست آن یدالله، آن عین الله ناظره می‌رسد)، گاهی آقا جان به این سمت می‌گیرد که حتی ملائکه هم نبینند، ولی گاهی اشکشان جاری می‌شود ... *کلید ورود به قلب آقا جان! آقا جان! به جان مادرت حضرت نرجس خاتون (س) به ما رحم کن. عرض کردم به مادرش حضرت نرجس خاتون خیلی توسّل کنید. کلید ورود به قلب آقا جان، نرجس خاتون (س) است، برای ایشان خیلی فاتحه بخوانید. می‌بینید من اول منبر و خاتمه، فاتحه می‌خوانم، این رمز است، چون ایشان به مادرشان خیلی علاقه دارند. بگو: به جان مادرت، یک عنایتی کن، به نرجس خاتون، به آن مادری که دوستش داری، من خاک پای مادرت هستم، یک عنایتی کن، من غلام غلامان مادرت هستم، من که نمی‌توانم غلام مادرت باشم، غلام غلامان مادرت هستم، خانم‌ها بگویند: ما کنیز کنیزان مادرت هستیم. قربانت بروم! آقا جان! امام زمان! عنایتی کن، دست ما را بگیر و کمکمان کن ما آدم بشویم. قربانت بروم! بزرگانی که محضر تو بودند، یک نگاه می‌کردند، عده‌ای را عوض می‌کردند. شما که عین الله ناظره هستی، به جان مادرت قسم، یک نگاه کن، عالم عوض شود و وضع درست بشود. آقا جان محرم نزدیک است به جان عمه جانت زینب، شنیده‌ایم دو خانم دیگر را هم خیلی دوست داری، یکی مادرت زهرای اطهر، که امشب نمی‌خواهم درب خانه زهرای اطهر بروم، خیلی نمی‌خواهم آقا جان را اذیت کنم، اما یکی هم عمه جانت زینب است، خودت برای مظلومیت عمه جانت خیلی گریه کردی. آیت‌الله سیبویه که اسمشان در جلسه هم آمد، گفتند: بیشترین گریه امام زمان برای مظلومیت عمه جانش زینب است «یا وصی الحسن و الخلف الحجة ایها القائم المنتظر المهدی یا ابن رسول اللهیا حجة الله علی خلقه یا سیدتنا و مولانا یا توجّهنا و استشفّعنا و توسّلنا یک إلى الله و قدّمناک بین یدئ حاجتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله»